

درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: سوره بقره
 موضوع جزئی: آیه ۳۱ _ بخش اول _ احتمالات در معنای اسماء
 تاریخ: ۲ دی ۱۳۹۸
 مصادف با: ۲۶ ربیع الثانی ۱۴۴۱
 جلسه: ۲۳
 بررسی احتمال اول: اسماء به معنای الفاظ

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ﴾

احتمالات در معنای اسماء

بحث در بخش اول آیه «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» بود. درباره مفردات این آیه و حقیقت تعلیم نکاتی عرض شد. مسئله ای که در ادامه بحث گذشته لازم است مورد تعرض قرار گیرد، حقیقت اسماء است. یعنی آنچه که خداوند متعال به آدم تعلیم داد چه بود؟ آیه میفرماید خداوند اسماء را به آدم تعلیم داد. در مورد اسماء چند احتمال ذکر شده که باید دید از این احتمالات کدام یک می تواند مورد پذیرش قرار گیرد.

احتمال اول: این است که مقصود از اسماء، اسماء مسمیّات است، یعنی کَانَ مضافاً الیه در تقدیر گرفته شده و تعلیم به اسماء متعلق شده؛ یعنی خداوند اسماء حقایق این عالم، ویژگی ها، حالات و منافع دینی و دنیوی آن ها را به آدم تعلیم داد. البته این احتمال با برخی احتمالاتی که شبیه این احتمال است از جهتی تفاوت هم دارد چون یک احتمال این است که بگوییم منظور از اسماء، الفاظ است و این اعم است از احتمال اول.

احتمال دوم: این است که خداوند متعال اسماء به معنای الفاظ را به آدم تعلیم داد؛ یعنی همین الفاظ را که نشانه حقایقی هستند تعلیم داد.

احتمال سوم: در اینجا وقتی می گوییم اسماء، منظور معانی ذهنی است. یعنی یکسری معانی ای که در ذهن انسان حاصل می شود را به واسطه الفاظ آن ها به انسن تعلیم داد.

پس طبق این احتمال این است که خداوند مسمیّات را به انسان تعلیم داد نه اسماء را. یعنی معانی ذهنی این الفاظ را به آدم تعلیم کرد. گاهی ممکن است در تعلیم، معانی ذهنی بدون اینکه توجهی به الفاظ باشد تعلیم داده شود و علت اینکه اسماء را ذکر کرده برای این است که این ها همگی حاکی از آن معانی ذهنی هستند.

احتمال چهارم: اینکه خداوند استعداد تسمیه و نام گذاری را به انسان عطا کرد و تعلیم داد، یعنی کَانَ آیه می گوید «عَلَّمَ الْآدَمَ الْأَسْمَاءَ» به این معنا که خدا به انسان قوه و موهبتی عطا کرد که بتواند برای معانی، الفاظ و اسامی قرار دهد که در واقع همان قدرت بیان است. بر اساس این احتمال این آیه می شود نظیر آیه «خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ».

۱. جوامع الجامع، ج ۲، ص ۵۳۹.

احتمال پنجم: اینکه خداوند حقایق را به انسان تعلیم داد به نحوی که آن حقایق نزد انسان مشهود شد. همان معنایی که قبلاً گفته شد یعنی غیب آسمانها و زمین.

پس مجموعاً پنج احتمال در مورد اسماء می‌توان ذکر کرد که ما اجمالاً بعضی از این احتمالات که مهمتر است را بررسی خواهیم کرد تا حق در مسئله روشن شود.

پس به طور خلاصه یک احتمال این است که اسماء مسمیات به انسان تعلیم داده شد به این معنا که تعلیم متعلق شده به اسماء با این توضیح که خداوند انسان را از نام اجناس عالم و ویژگی‌ها و حالات و منافع دینی و دنیوی آنها آگاه کرد. احتمال دوم اینکه منظور از اسماء الفاظ است؛ یعنی خداوند خود این الفاظ را به انسان تعلیم داد بدون اینکه او را به حقایق، اجناس، ویژگی‌های اجناس و منافع دنیوی آنها آشنا کند.

احتمال سوم اینکه مسمیات این اسماء را به تقدیر مضاف به انسان تعلیم داد به این معنا که انسان را از معانی و مفاهیم آگاه کرد منتهی چون الفاظ به شدت به معنا علاقه مندند، طبیعتاً الفاظ و اسماء هم تعلیم داده شد. ولی اساس تعلیم بر محور مفاهیم و معانی ذهنی استوار شده است.

احتمال چهارم این بود که خداوند متعال استعداد تسمیه و نامگذاری که کنایه از موهبت بیان و قدرت بیان است را به انسان تعلیم داد.

احتمال پنجم هم این بود که خداوند متعال حقایق غیب آسمانها و زمین را به انسان تعلیم داد.

البته تفصیل بیشتری از این احتمالات باید ذکر شود و باید دید که حق در مسئله چیست، چون آراء مفسرین در این امر مختلف است. بعضی از مفسرین گفته‌اند که منظور اسماء المسمیات است و مضاف الیه را در تقدیر گرفتند. بعضی گفته‌اند که منظور مسمیات الاسماء است و مضاف را در تقدیر گرفتند. بعضی این را به خود معنای ظاهری اش یعنی الفاظ حمل کردند و برخی هم بر استعداد نام گذاری حمل کردند مانند تفسیر کشف الأسرار.

بررسی احتمال اول: اسماء به معنای الفاظ

در وهله اول بدیهی‌ترین و طبیعی‌ترین معنایی که برای اسماء می‌توان ذکر کرد، این است که منظور از اسماء همین الفاظ است و این غیر از اسماء المسمیات است. به دلایل متعدد این احتمال باطل است، چون:

اولاً: الفاظ به مرور و در طول تاریخ پدید می‌آیند و عمدتاً تابع اعتبار معتبر و وضع واضح بوده. به علاوه اینکه این الفاظ در مرور زمان تغییر می‌کند و بعضی متروک می‌شوند و الفاظ جدیدی جایگزین آنها می‌شوند. این تغییر و تبدیل‌ها و مخصوصاً اینکه اعتباری اند و به وضع واضح بر می‌گردند تعلیم آنها مزیتی محسوب نمی‌شود و چیزی نیست که اطلاع بر آنها مایه برتری آدم بر ملائکه شود. ممکن است کسی علم به الفاظ داشته باشد و یک فضیلت محسوب شود مخصوصاً با حجم وسیعی که الفاظ دارند، ولی این امانتی نیست که فرشتگان توان تحملش را نداشته باشند. شما الفاظ را از ابتدا تا انتهای عالم در نظر بگیرید، با همه اختلافاتی که بین اقوام مختلف وجود دارد مثلاً لفظ آب در زبانها و گویش‌های

مختلف به تعداد بیشماری می‌رسد، ولی مشکلی این است که رمز و سرّ خلافت انسان نمی‌تواند این باشد. اینکه خداوند یکسری اسامی را به انسان تعلیم دهد، چه مزیت و برتری برای انسان بوجود می‌آورد؟ مگر ملائکه نمی‌توانستند این‌ها را با تعلیم خدا یکجا واقف شوند؟ هیچ مشکلی از نظر ظرفیت و توانایی ملائکه برای دریافت الفاظ و اسامی نبوده.

ثانیا: اشکال دوم این است که اساسا آن عالم که آیه درباره آن صحبت می‌کند، عالم اعتبار، قرارداد و امثال این‌ها نیست که بگوییم خداوند این اسامی و الفاظ و اعتبارات را به آدم یاد داد و اساسا اگر چنین چیزی منظور باشد، عرضه آن به فرشتگان معنا ندارد چون فرشتگان با این سنخ از امور بیگانه اند و ارتباطی بین آن‌ها نیست.

ثالثا: اشکال سوم این است که غرض از این الفاظ چیست؟ اینکه یکسری حروف و حرکات کنار هم قرار گیرند و نشانه و علامت بشوند برای یکسری معانی، وضع این الفاظ بر اساس یک هدف و غرضی بوده و آنهم انتقال معانی و مقاصد است.

در این صورت چه نیازی به دانستن خود این الفاظ بود؟ بدون اینکه الفاظ واسطه شوند، خداوند متعال می‌توانست آن معانی و حقایقی که این الفاظ از آن‌ها حکایت می‌کنند را به آدم تعلیم دهد. به عبارت دیگر اگر الفاظ تعلیم داده شود، در واقع کأن چیزی به انسان تعلیم داده شده ولی با واسطه، در حالی که در مبحث قبل بیان شد که تعلیم خداوند به انسان بی واسطه است و منظور ما از نفی واسطه هم نفی فرشتگان به عنوان واسطه است و هم نفی الفاظ که واسطه در انتقال آن حقایق باشند و حتی گفتیم که وساطت انتزاع هم در کار نیست. لذا انواع و اقسام واسطه را از تعلیم خداوند نسبت به ملائکه نفی کردیم. اگر خداوند متعال به انسان الفاظ را تعلیم داده باشد، خداوند بدون اینکه لفظی واسطه شود این معانی را به انسان تعلیم می‌داد.

یکی از شواهدی که در این آیه می‌تواند مؤید باشد و کمک کند، این است که خداوند متعال در ادامه فرمود: «و عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ»، یعنی ضمیر جمع مذکر سالم بکار برد. ضمیر جمع مذکر سالم اختصاص به ذوی العقول دارد، بنابراین اگر منظور از اسماء خود الفاظ بود این ضمیر نباید به صورت جمع مذکر سالم می‌آمد بلکه باید به صورت ضمیر مؤنث می‌آمد. پس اولاً اگر منظور از اسماء، الفاظ باشد، هیچ مزیتی برای انسان ایجاد نمی‌کند و نمی‌تواند سرّ جعل خلافت برای انسان باشد.

ثانیا اختلافاتی در الفاظ به حسب زمان و مکان و گویش‌ها وجود دارد، با این اختلافات چه می‌توان کرد؟ اگر گفته شود همه گویش‌ها را یاد داد، باز اشکال اول وارد می‌شود و رمز برتری آدم بر همه موجودات نمی‌شود و لسان برخی از آیات که حتی کوه‌ها ابا کردند از تحمل آن امانتی که به واسطه آن خلافت انسان اعلام شد، نشان دهنده این است که مسئله اسماء چیزی غیر از این امور بوده.

ثالثا اینکه اگر این اسماء تعلیم داده شده، این الفاظ برای انتقال معانی و مفاهیم اند پس چرا خود معانی و مفاهیم بدون این الفاظ تعلیم داده نشده باشد؟

لذا احتمال اول که منظور از اسماء الفاظ باشد، قطعاً منتفی است، ضمن اینکه ادله متعددی بر نفی آن دلالت دارد، شواهدی هم در آیات وجود دارد که این احتمال را نفی می‌کند.

«والحمد لله رب العالمین»